

درس سیصد و هفتاد و نهم: صوت ۴۰۱

کلام مرحوم حکیم در باب طرّو اضطرار در

اطراف علم اجمالی (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... شرط اضطرار را اقتران با علم اجمالی نمی‌دانند. مرحوم آقای حکیم در اینجا یک حاشیه‌ای دارند که یک مقداری را این جلسه و یک مقداری را جلسه بعدی عرض می‌کنیم به جهت اینکه کلام ایشان رأی و عقیده بسیاری از آقایان است، از این باب [مطرح می‌کنیم] نه اینکه روی مطالب ایشان نظری باشد. [بیان می‌کنیم] تا اینکه نقاط کلیدی این مبنا تا حدودی روشن شود.

تقسیمات مرحوم حکیم بر طرّو اضطرار

در اطراف علم اجمالی

ایشان در حاشیه‌ای که در اینجا دارند - حالا لابد رفقا مطالعه کردند - طرّو اضطرار را تقسیم به اقسامی می‌کنند و می‌فرمایند که اضطرار یا در حال تحقق علم اجمالی و مقارن با علم اجمالی محقق است یا بعد از علم اجمالی و تنجّز تکلیف به اطراف علم اجمالی اضطرار طاری می‌شود و در هر کدام از این

دو یا به امر معین یا به امر مخیر و مردد **بین الطرفين** یا **بین الأطراف** تعلق می گیرد و در هر کدام از این موارد یا آن اضطرار إلى الأبد باقی می ماند یا اینکه إلى الأبد باقی نمی ماند اما امدی بر او می گذرد که با وجود آن امد، عرفاً آن طرف از اضطرار از حکم به اضطرار خارج نمی شود و تعلق تکلیف به او در حین علم اجمالی بعید است چون امد، امد طولانی است مثل اینکه انسان به یک دار مغصوب اضطرار پیدا کند و این اضطرار ده سال طول بکشد یا اینکه اضطرار یک سال یا بیشتر از یک سال طول بکشد که از نظر عرفی تعلق تکلیف به ارتفاع اضطرار در حین علم اجمالی مستبعد است و از نظر عقلاً مستهجن است.^۱ یا اینکه فرض کنید این اضطرار از بین می رود یعنی با گذشت یک روز یا دو روز یا چند صباحی، این اضطرار منتفی می شود. برای هر کدام از این موارد ایشان یک توضیحی می دهند و آن مبانی خاص خودشان را در این مسئله که گویای مبانی بسیاری از افراد و حتی متأخرین در این قضیه هست

۱. حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹۵.

بیان می‌کنند. در وهلهٔ اول در موردی است که اضطرار به امر معین تعلق گرفته است و امد آن هم بی‌انتها و بلاحد است و اصلاً حدی برای آن امد نیست.

من باب مثال شخصی مضطر به یک دار مغصوبی می‌شود که مردد **بِیْن الدّارين** است ولی این دار، دار معین است و طبعاً یکی از اینها مغصوب است و آن غصبت مردد **بِیْن الامرین** است اما این مضطر به تصرف در یکی از این دو تا **إلی آخر العمر** می‌شود یا اینکه قطعه زمینی است یا ثوبی است که تا وقتی این ثوب بقاء دارد مضطر به او است حالا **لِمرضٍ** یا **لأمرٍ آخر**، مثال برای این قضیه زیاد است. در این صورت ایشان می‌فرمایند که **و لا ینبغی التأمّل فی عدم تعلق التّکلیف فی الطّرف الآخر**.

بر این اساس جهت مسئله این است یعنی مبنا بر این مسئله این است که هم‌زمان با علم اجمالی که علت و سبب برای تعلق تکلیف است، أحد الطرفین از تحت تکلیف و یکی از اینها **معبّداً إلی زمان الوجود** خارج شده است؛ تا زمانی که بقاء دارد از تحت تکلیف خارج می‌شود. پس اضطرار به أحد معین

تعلق گرفته است و این احد معین را از تحت تعلق علم و تنجّز حکم بیرون آورده است. کأنّ شارع این طور تصور کرده و این طور مسئله را مطرح کرده است که اقتحام و تناول این طرف معین بلاشکال است ولو اینکه با این قید محرم باشد. این اناء یا ثوب منتفی می شود، فرقی نمی کند که اناء منتفی به عنوان دواء منتفی شود یا اینکه ثوبی باشد ولی تا وقتی که بقاء دارد، این مکلف مبتلا است. شارع گفته است ولو اینکه این اناء خمر است **ولكن يجب التناول بانه دواءً**.

پس **من أول الأمر** این طرف از تحت تعرض علم اجمالی خارج شد و بیرون آمد و وقتی که بیرون آمد، با خودش عنوان حرمت را بیرون آورد. طرف دیگر بر چه اساسی وجوب الاجتناب است؟! بر هیچ اساس، زیرا شارع در اینجا جواز تناول را با فرض خمریت تجویز کرده است یعنی حتی با فرض خمریت با تعبیر **يجب تناول هذا أو يجوز تناول و لو كان خمرًا** تجویز کرده است. خب اصلاً فرض کنید که این ماء خمر باشد و شارع بگوید که **هذا الخمر يجوز تناول**، شما چه می گوید؟ علم

اجمالی که بالاتر از علم تفصیلی نیست! اگر این خمر باشد و شارع آن را به عنوان دواء واجب کند، در اینجا چه می‌گوییم؟ می‌گوییم که این از تحت حرمت خارج شد، علم اجمالی که بالاتر از علم تفصیلی نیست.

شارع در طرف معین می‌گوید که **يَجُوزُ الْأَكْلُ** یا **يَجِبُ لَكَ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ أَنَّهُ خَمْرًا**، با این کیفیت پس **وَلَوْ كَانَ أَنَّهُ خَمْرًا** یکی از دو طرف را به طور کلی از تحت علم اجمالی بیرون آورد و دیگر موضوع برای خمریت باقی نمانده است. بله در عالم احتمال طرف دیگر **مُحْتَمَلُ الْخَمْرِيَّةِ** است و **مُحْتَمَلُ الْخَمْرِيَّةِ** هم **لَا يَجِبُ الْاجْتِنَابُ**، شبهه بدویه می‌شود.

لذا مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند که اگر هم زمان و مقارن با علم اجمالی اضطرار حاصل بشود این اضطرار هم زمان و مقارن با علم اجمالی مانع می‌شود از اینکه علم اجمالی تحقق پیدا کند، اصلاً علم اجمالی نداریم. این طرف که **مُحْتَمَلُ الْخَمْرِيَّةِ** است و **يَجُوزُ الْأَقْتِحَامُ**، این طرف هم که اصلاً خود شارع از طرفین خارج کرد پس دیگر موضوعی برای حرمت در اینجا باقی نمی‌ماند. یک **إِنْ قُلْتَ وَ قُلْتِي**

هست که خیلی بی ربط است و نمی دانم ایشان چرا این موضوع را مطرح کرده است اصلاً ربطی به موضوع ندارد!

إن قلت ایشان این است که فرض کنید که شخصی بگوید که در اینجا موضوع محرز است و اگر ما شک در زوال موضوع کردیم، استصحاب علم اجمالی و تنجّز علم اجمالی و وجوب علم احتیاط در اینجا شامل می شود. شک در زوال موضوع که آن موضوع برای ما همان خمریت باشد ...، اگر شک در زوال کردیم آن وقت در این صورت در اینجا باید تا قبل از احراز زوال موضوع، احتیاط نسبت به طرف دیگر شامل مانحن فیه بشود. جواب این هم این است که موضوع در اینجا محرز نیست و آنچه که در اینجا محرز است عبارت است از همان تعلق اضطرار بر آن فرد معین، این در اینجا محرز است و وقتی که این قضیه محرز شد، از احراز نفس موضوع در ظرف شک جلوگیری می کند. وقتی که شارع گفت که این طرف از تحت علم اجمالی خارج است **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خُمْراً**، وقتی که شارع با این

تعبیر این موضوع را به طور کلی از مانحن فیه برداشت
یعنی موضوع برای حرمت که خمریت است تعبداً و
تنزیلاً از مانحن فیه منتفی شده است و وقتی که
موضوع تعبداً و تنزیلاً منتفی شده است، حکم به
احتیاط نسبت به طرف دیگر بر چه اساسی است؟!
این **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** می شود.

بله! شارع نگفته است که من با رفع حکم از این،
مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ را از طرف دیگر برداشتم، **مُحْتَمَلُ**
الْخَمَرِيَّةِ در طرف دیگر به حال خود باقی است و
شارع تنزیلاً و تعبداً حکم خمر که حرمت باشد را از
این برمی دارد، این کار را انجام می دهد. می گوید که
يَجِبُ عَلَيْكَ أَوْ يَجُوزُ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا
مفادش همین است و اینکه می گوید که **وَلَوْ كَانَ**
خَمْرًا اثبات خمریت بر طرف دیگر نمی کند بلکه
طرف دیگر را بر **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** باقی می گذارد و
ابقاء طرف دیگر در **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** است و **مُحْتَمَلُ**
الْخَمَرِيَّةِ هم شک بدوی است.

لذا مرحوم آقای حکیم می فرمایند که در اینجا
شکی نیست بر اینکه اقتحام در طرف دیگر بلامانع
است چون این طرف طرف معین است و طرّو

اضطرار مقارن با علم اجمالی در این مانحن‌فیه عارض شده است لذا طرف دیگر شک در آن بدوی می‌شود، این یک صورت بود.

البته بهتر است راجع به این قضیه راجع به هر فرد و فرع و قسمی جداگانه صحبت کنیم. مسئله ایشان برگشتش به همان نظر مرحوم آخوند است یعنی در اینجا از نقطه نظر مبنا تفاوتی نمی‌کند زیرا مرحوم آخوند هم نظرشان همین بود. ایشان می‌فرمودند که در باب اضطرار حکم شارع به اقتحام در یک طرف، این حکم شارع منافی با تنجّز حکم شارع به حرمت در مقام انشاء است حالا نه در مقام انشاء، وقتی که در مقام تنجّز - در مقام انشاء را کاری نداریم - حکم به حرمت می‌خواهد منجّز بشود، در صورتی این تنجّز حاصل می‌شود که مانع و رادع نداشته باشد.

معنای استطاعت تعلیقیه

مثلاً در حکم وجوب حج، حکم وجوب حج در أشهر حُرْم برای کسی که مستطیع است منجّز می‌شود اما این استطاعت، استطاعت تعلیقی است نه استطاعت فعلی. هنوز زمان حج نرسیده است از اول

أشهر حج تنجّز پیدا می‌کند، فعلیت آن چه موقع است؟ فعلیت آن وقتی است که حَمَله می‌خواهد تحقق پیدا کند؛ وقتی که آن حَمَلات و رحله‌ها می‌خواهند بروند، از آن موقع فعلیت پیدا می‌کند اما حکم به وجوب برای مکلف مستطیع از اول أشهر حج تنجّز پیدا می‌کند اما وجوب، وجوب تعلیقی است یعنی این تنجّز موجب فعلیت نمی‌شود و تا وقت خروج حملات در مرتبه تنجّز قبل از فعلیت باقی می‌ماند، حتی تا نزدیک وصول به آن اعمال هم در مرحله تنجّز باقی است.

لذا اگر در بین راه مریض شد و نتوانست ادامه بدهد باید برگردد و البته خب این‌طور نیست که ثمراتی نداشته باشد، ثمراتش این است که نمی‌تواند منافی با این وجوب را اتیان کند یعنی وقتی استطاعت برای این تنجّز پیدا کرد دیگر نمی‌تواند خودش را از استطاعت خارج کند و بیرون بیاورد. ولی این استطاعت، استطاعت تعلیقیه است و استطاعتی است که مزاحم با اهم نباشد اما اگر این استطاعت پیدا شد و بعد از اتمام شوال مانعی برای او پیدا شد و مادرش مریض شد و احتیاج به ممرضی

پیدا کرد یا اینکه استطاعتش از بین رفت یا استطاعتش باقی است و لکن خودش مریض شد یا امر اُهمی در آنجا پیدا شد، این استطاعت از نقطه نظر فعلیت مصادم با حکم اُهم دیگری می شود پس جلوی آن را می گیرد و این کشف می کند بر اینکه استطاعت **مِنْ** **أَوَّلِ الْأَمْرِ** نبوده است چون معنا ندارد که استطاعت باشد بعد برداشته بشود، ما نمی دانیم و زمان باید سپری بشود و تدریجاً حاصل بشود تا اینکه ما به آن حکم استطاعت واقعی که به عبارت دیگر همان عنصر واقعی در قضایای ما است برسیم که آیا این استطاعت برای ما ضرورت داشته یا ضرورت نداشته و در مرحله امکان بوده است؟ یا می گوئیم که اصلاً استطاعت بوده است و این خیلی هم چنین قلیل الجدوی است و خیلی نسبت به این قضیه کار نداریم.

این استطاعت، استطاعت تعلیقیه می شود و حرمت خمر در مقام انشاء معارض با وجوب عمل علی طبق اضطرار نیست و حرمت خمر در مقام انشاء به جای خودش محفوظ است و **وَجُوبُ الْعَمَلِ**

عَلَى طَبَقِ الْاضْطِرَارِ هم به جای خودش محفوظ است. صحبت در مقام فعلیت است که وقتی این منجّز می شود آیا به فعلیت می رسد یا نمی رسد؟! **ما المانعُ عَنِ الْفِعْلِيَّةِ؟ الْاضْطِرَارُ.** اضطرار مانع از فعلیت این حکم به حرمت خمر می شود و وقتی که حرمت خمر آمد، الآن که این حرمت خمر در هنگام و مقارن علم اجمالی تعلق گرفته است که علم اجمالی موجب تنجّز این حکم است، در این هنگام تنجّز اضطرار جلوی فعلیت حرمت علم اجمالی را می گیرد. همین که اضطرار همراه با علم اجمالی باشد یا قبل از علم اجمالی انسان مضطر بشود، وقتی که علم اجمالی منجّز شد این علم اجمالی می خواهد به فعلیت برسد - حالا اختلاف در این است که فعلیت مقدم است یا تنجّز مقدم است؟ به آن کار نداریم، یا اینکه اصلاً فعلیت و تنجّز هر دو یکی است و حالا آن هم برای خودش بحثی است و به نظر ما هم فعلیت و تنجّز هر دو یکی است و نیاز نیست به چهار قسمت مقام انشاء، مقام ملاک، مقام تنجّز و فعلیت تقسیم کنیم، مقام ملاکات و انشاء و تنجّز و فعلیت یکی است - و قبل از اینکه تنجّز پیدا کند یا قبل از

اینکه فعلیت پیدا کند، جلوی تنجّز علم اجمالی را می‌گیرد و وقتی جلوی تنجّز علم اجمالی را گرفت آن وقت در آن صورت علم اجمالی دیگر سبب برای تنزل حکم نخواهد شد و اضطرار بر آن غلبه می‌کند و بر آن حاکم است و در این صورت طرف دیگر شبهه بدوی می‌شود و اصلاً یکی از دو طرف از تحت شبهه خارج می‌شوند نه اینکه منتفی بشوند، شارع حکم کرده است که برای این کار را انجام بده نه اینکه خودش از بین برود و مرحوم آخوند می‌فرمودند که در آنجا علم اجمالی در مقام اجمال ولو اینکه أحد طرفین از بین بروند به حال خودش باقی است و بقاء آن به بقاء طرفین نیست و بقاء آن به بقاء نفس است و تا وقتی که علم در نفس و قلب باقی است **وجوبُ الاحتراز عن الأطراف** وجود دارد.

آنچه که به نظر می‌رسد همان طوری که قبلاً در جلسات قبل عرض شد شکی در این نیست که شارع گفته است که **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خِمْرًا** ما این را قبول داریم و شکی در این مسئله نداریم و هر چه می‌خواهد باشد **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ** برای این

فرد خاص، اما صحبت در این است که آیا حکم شارع به اضطرار در مانحن فیه معارض با حکم شارع به حرمت خمر در مقام انشاء و مقام تنجّز است یا معارض نیست؟ چرا اضطرار جلوی تنجّز یا فعلیت علم اجمالی را می گیرد؟ چون شارع حکم کرده است بر اینکه اهمیت اضطرار در مقام تنجّز و فعلیت راجح بر اهمیت اصل حرمت خمر است، به خاطر این جهت است.

راجح و حاکم بودن مسئله اضطرار، بر

حکم اولی شارع

حفظ الأبدان واجب تر از هر چیزی است و انقاذ غریق واجب تر از صلات و صوم است و به واسطه انقاذ غریق صوم باطل می شود اما از نظر شارع در اینجا وجوب صوم راجح است یا انقاذ غریق؟! انقاذ غریق. مسئله اضطرار همین طور مثل انقاذ غریق است و از ناحیه شارع راجح و حاکم است، حاکم بر حکم اولی در عناوین است و در این مسئله شکی نداریم ولی صحبت در این است که آنچه که موجب این حکومت است، عدم جمعیت و اجتماع بین احکام اولیه مترتب بر عناوین و اضطرار است اما اگر

بین اضطرار و احکام اولیه و عناوین اولیه تناقض و تضادی نبود هیچ کدام از اینها ارتباطی به دیگری ندارد.

من باب مثال مولا می گوید که **أَکَرَمَ الْعُلَمَاءَ** بعد می گوید **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ**، زید در اینجا فاسق است و به موجب علمی که زید دارد، حکم به اکرام علما با **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ** در تعارض قرار می گیرند و وقتی در تعارض قرار گرفتند ما باید نگاه کنیم که آیا **أَکَرَمَ الْعُلَمَاءَ** از نقطه نظر حجیت و ظهور غالب است یا **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ**؟ خب می گوئید که **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ** به جهت اظهریت و تخصیصش حکومت دارد اما فرض کنید زید به عنوان ریاضی، می گوئیم که **أَکَرَمَ الرِّیَاضِیُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ** وقتی می گوئیم که **أَکَرَمَ الرِّیَاضِیُّونَ** دیگر ارتباطی به **أَکَرَمَ الْعُلَمَاءَ** ندارد و دیگر نمی توانیم بگوئیم که **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ** با **أَکَرَمَ الرِّیَاضِیُّونَ** تعارض می کند، **لَا تُکَرِّمُ الْفُسَاقِ** به علما می خورد و به ریاضیون نمی خورد.

پس زید در اینجا دو عنوان دارد؛ عنوان اول

عنوان عالم است و وقتی که زید در تحت عنوان
أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ داخل بشود، **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ** مانع
می‌شود یعنی اگر شما خواستید در شب جمعه علما
را اطعام کنید یا در شب پنج‌شنبه علما را اکرام کنید
و حالا فرض کنید که یک فاسقی در اینجا بود،
اکرامش نکنید [نه‌اینکه] حالا بزرگواری کنید و
فساق را هم اکرام کنید! ولی اگر در شب جمعه
می‌خواهید ریاضیون را اکرام کنید دیگر نمی‌توانید
بگویید که چون **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ** داریم
پس زید نباید بیاید، این مربوط به علما است و **لَا**
تُكْرَمُ الْفُسَاقُ شامل آن شده است ولی به ریاضیون
چه ارتباطی دارد؟! پس دو عنوان، دو حکم مخالف
خود می‌گیرند.

صحبت ما در اینجا با مرحوم آقای حکیم و
[افراد] هم ایده و مبانی ایشان در اینجا این است که
آن اضطراری که مانع برای تنجّز احکام اولی است
در کجاست؟! آیا اضطرار به همان عنوانی تعلق
گرفته است که احکام اولی بر آن عناوین تعلق گرفته
است یا نه اضطرار بر آن عنوان تعلق نگرفته و
اضطرار بر امر خارجی **وَلَوْ بَأَىَّ عُنْوَانِ** کان تعلق گرفته

است؟! اضطرار به عنوان **بأنّه دواءٌ** تعلق گرفته است
نه به عنوان **أنّه خمرٌ**. اگر به عنوان **أنّه خمرٌ** باشد
بنابراین دیگر معین و غیرمعین نداریم و دیگر در
اینجا معنا ندارد. پس در اینجا اضطرار **بأنّه مایعٌ** تعلق
گرفته است خب الآن فرض کنید که شخص از
عطش مشرف به هلاکت است و اضطرار دارد و
شارع می گوید که تناول این مایع واجب است **ولو**
كان خمرأً، ولو كان شربتاً، ولو كان دماً! حتی اگر
دم هم باشد و موجب انقاز باشد، تناول آن هم واجب
است پس اضطرار به عنوان تعلق نگرفته است و
اضطرار به یک امر خارج تعلق گرفته است، چه
منافاتی با حکم اولی دارد؟! منافاتی در اینجا نیست
لذا از این نقطه نظر اشکال وارد است.

حالا تا آنجایی که من دیدم همه نسبت به این
قضیه این مسئله را به این کیفیت مطرح کردند و این
اشکال وارد است. نسبت به مسئله ای که حالا این
جلسه می خواستیم بگوییم و فرصت نشد و جلسه
بعد بیان می کنیم این است که چطور می شود انسان
از مطالب بدیهی و فطری اولیه غفلت کند؟!!

اللهم صل على محمد و آل محمد